

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۴ مهر ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»

محبت به حق تعالی، تنها محبت اصیل و ریشه‌دار

این آیه‌ی شریفه از سوره‌ی مبارکه‌ی مجادله بیانگر نکته‌ای بسیار ظریف و حساس است، که ارتباط با روح انسان مؤمن دارد. ضمن این‌که این آیه، بیانگر یکی از راه‌های شیطانی است، که نتیجه‌ی وارد شدن در آن راه، دور شدن انسان مؤمن از صراط مستقیم و ضعیف شدن ایمان و توحید است. ظرافت این نکته در حدی است که بسیاری از افراد به حسب ظاهر مؤمن و موحد، توجه ندارند که مبتلای به این انحراف روحی از توحید هستند. حتی بعید نیست، افرادی که لباس روحانیت به تن دارند، نیز مبتلا باشند و ابتلاء خودشان را توجیه کنند.

متأسفانه اغلب مردم خوب، حتی به اصطلاح متدین‌ها، ابتلائات و بیماری‌های خود را توجیه می‌کنند. به عنوان مثال اگر شخصی به دیگری تذکر می‌دهد که در صورت او آثاری از بیماری مشاهده می‌شود، فرد دوم با توجه به این‌که پیگیری این تذکر و مراجعه‌ی به پزشک برای او زحمت و هزینه دارد، وجود این علائم را توجیه می‌کند. دلیل این برخورد با تذکرات، نفس انسان است؛ چون انسان خودش را خیلی دوست دارد و می‌خواهد خود را از همه بهتر بداند، میل ندارد مورد نقد و تنقیص، یعنی ناقص بودن و بیمار بودن و معیوب بودن قرار بگیرد.

خدای متعال در انسان فطرت توحیدی قرار داده و این فطرت توحیدی و روح انسانی، ظرف بسیاری از محبت‌ها واقع شده است. تنها محبت اصیل و ریشه‌دار، که خلقت انسان برای آن صورت گرفته، محبت به حق تعالی است. بقیه‌ی محبت‌ها تبعی، طفیلی و ناپایدار است. آن محبت‌های ناپایدار که ممکن است از لحاظ کمیت، بسیار زیاد و از لحاظ کیفیت، دارای غلظت باشد، در روح و دل انسان جمع می‌شود و برای انسان مشکل ایجاد می‌کند. این مشکل، که هیچ‌گونه عوارض ظاهری ندارد که انسان را متوجه کند، این است که جای محبت به حق تعالی، که دل برای آن خلق شده، را اشغال می‌کند.

هدف از خلقت انسان

"یا ابن آدم خلقتُ الاشیاء لأجلک و خلقتک لاجلی". خدای متعال می‌فرماید: همه چیز را برای تو خلق کردم؛ اگر وابستگی تو به نعمت‌های دنیایی، از نوع وابستگی موقت باشد، یعنی وابستگی مجازی و طفیلی باشد، اهمیتی ندارد، ولی ای انسان، توجه داشته باش که "خلقتک لاجلی"، تو را برای وابسته شدن به خودم خلق کرده‌ام. این وابستگی مورد اشاره حق تعالی، با وابستگی پدر و مادر نسبت به فرزند خود، متفاوت است. وابستگی اصلی، محبت به حق تعالی است، تا آن اندازه‌ای که دیگر "من"ی باقی نماند. ولی وابستگی به غیر حق تعالی این طور نیست.

وقتی محبتی در دل انسان وارد می‌شود، انسان، محبّ و آن اشیاء، محبوب او است. ماهیت محبت‌های کثیر، یعنی محبت‌های به بیش از یک چیز، به دو نوع تقسیم می‌شود. ماهیت بعضی از این محبت‌ها به گونه‌ای است که در طول

محبت‌های دیگر قرار گرفته، اما ماهیت بعضی محبت‌های دیگر به گونه‌ای است که در عرض یکدیگر قرار گرفته است. علاقه‌ی پدر به فرزندان خود، در عرض یکدیگر است، که ممکن است یکی را بیشتر و یکی را کمتر دوست بدارد. وقتی که انسان غیر حق تعالی را دوست دارد، در واقع بخشی از خانه‌ی دل و روح خود را به آن‌ها واگذار کرده است. وابستگی و تعلق این موارد مورد علاقه‌ی انسان، به ظرف دل و روح او دائمی نیست، بلکه این تعلق موقت است. خدای متعال این خانه‌ی دل را برای خودش خلق کرده است. حق تعالی با اراده‌ی تشریحی، محبت به خودش را دائمی قرار داده است. اراده‌ی تشریحی در مقابل اراده‌ی تکوینی، یعنی خواسته‌هایی که حق تعالی به وسیله‌ی پیامبر خود به انسان رسانده است. اما اراده‌ی تکوینی یعنی "إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"، که امکان تخلف از این اراده وجود ندارد. خدای متعال به وسیله‌ی انبیاء خود سلام الله علیهم به بندگانش اعلام فرموده است که من دوست دارم که دل شما ظرف محبت من و وابستگی به من و توجه به من باشد و جای غفلت از من نباشد. این اراده به اندازه‌ی اعلام یک قانون الهی رسمی، اثر دارد.

خدای متعال قادر است که با اعمال قدرت مانع از ورود محبت غیر خود در دل انسان شود. وقوع این امر محال نیست، اما حق تعالی چنین نکرده است. از طرف دیگر واضح است که خواست خدای متعال این نیست که انسان فریب شیطان را بخورد و جهنمی شود. در واقع حق تعالی از لحاظ اراده‌ی تشریحی ناراضی است که شمر به جهنم برود، زیرا او خالق است. یک نجار به هیچ‌وجه دوست ندارد، چهارپایه‌ای را که ساخته است، آتش بزنند. خدای متعال جسم نیست که مانند نجار احساسات او جریحه‌دار شود، ولی از لحاظ تشریحی ناراضی است. او می‌فرماید که من این را خلق نکردم که خود را در جهنم بیاندازد. من ناراضی هستم. در روز قیامت با زبانی که ما از آن بی‌اطلاع هستیم از شمر بازخواست می‌کند که من تو را برای جهنم خلق نکرده بودم، چرا خود را جهنمی کردی؟

شدت رأفت و مهربانی خدای متعال به مخلوقات خود، مانع است از این که ما به گونه‌ای دیگر فکر کنیم. پدر دانا اجازه نمی‌دهد، فرزند بیمار او از غذاهایی که برای سلامتی این طفل مضر است، استفاده کند. این پدر در جواب اظهار ناراضیتی فرزند خود، به او می‌گوید که تو در آینده، پس از افزایش میزان ادراک و شعورت، خواهی فهمید که این ممانعت من، علامت محبت و رأفت من نسبت به تو است. فاصله‌ی بین آن طفل بیمار و ادراک پدر، قابل مقایسه با فاصله‌ی بین انسان و حق تعالی نیست، چون متناهی قابل مقایسه با بی‌نهایت نیست. مفهوم بی‌نهایت پس از مدت‌ها تلاش علمی در علوم مربوطه قابل درک خواهد بود.

محبت به معصومین صلوات الله علیهم، در طول محبت به خدای متعال

خدای متعال دل انسان را برای خود خلق کرده است تا به طور کامل ظرف محبت به خودش باشد. اراده‌ی تشریحی حق تعالی، یعنی قوانین آسمانی، یعنی ادیان آسمانی اعم از اسلام و مسیحیت و یهودیت و زرتشتی، در این مسئله یکی است و آن ناراضیتی از این است که در ظرف محبت او، محبت غیر او را بگذارند. قرار ندادن محبت غیر خدا در ظرف دل، به معنای این است که در عرض محبت به حق تعالی، محبت دیگری وارد دل نشود. دوست داشتن امام حسین صلوات الله علیه، محبتی برای رضای حق تعالی و در طول محبت به او است. همان‌گونه که انسان برای رضای خدای متعال روزه گرفتن، نماز خواندن، قرآن خواندن و ذکر گفتن را دوست دارد. همه‌ی این‌ها یکی است. در روابط اجتماعی هم اظهار علاقه به خاندان دوستی که به او ارادت داریم، در راستای علاقه به دوست خود، تلقی می‌شود.

در محبت طولی، ریشه‌ای وجود دارد که اگر آن ریشه خشک شود، شاخه‌های این محبت هم خشک می‌شود. محبت انسان نسبت به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین غیر از محبت به حق تعالی نیست. این محبت طولی است. یعنی "الل" در کلمه‌ی "الله" یا این که می‌گویند "قربة الی الله"، به این معنی است که محبت به اهل بیت صلوات

الله علیهم اجمعین، به دلیل محبت به حق تعالی است، که اگر آن محبت از بین رفت، این هم از بین می‌رود. آیه‌ی کریمه می‌فرماید که مُحال است که دل انسان ظرف محبت بیش از یک چیز بشود، یعنی محبت عرضی به حق تعالی و غیر او داشته باشد. اما اگر به خاطر خدای متعال، میلیون‌ها چیز را دوست داشته باشید، چون به خاطر او است، این محبت، استقلالی ندارد و همه‌ی آن‌ها محبت به او محسوب می‌شود. بنابراین آن‌چه که وهابی‌ها در کتاب‌هایشان راجع به اظهار ارادت شیعیان نسبت به اهل بیت صلوات الله علیهم می‌نویسند، مطلب باطلی است، زیرا درک نکرده‌اند که دلیل علاقه به اولیاء خدای متعال، دوست داشتن حق تعالی است.

اثر تقوا در فراگیری علوم

توصیه‌ی به تقوا، تنها برای ممانعت از جهنم رفتن نیست، بلکه تقوا داشتن، موجب قوی‌تر شدن حافظه، استعداد، ادراک و شعور هم می‌شود. در نتیجه برای یک دانشجو، با تقوا بودن موفقیت او را در امور درسی افزایش می‌دهد. خاصیت نزدیک‌تر شدن به حق تعالی این است که فضائل و صفات معنوی انسانی قوی‌تر می‌شود. حتی در انسانی که خداپرست نیست، پرهیز از کار خلاف موجب قوی‌تر شدن او در علوم دنیایی، نسبت به دیگرانی که آلوده‌ی به کار خلاف هستند، می‌شود. اگر چه نعوذ بالله آن خلاف‌کاران موحد و خداپرست باشند.

دو فرد را در نظر بگیرید. فرد اول سعی می‌کند، انسانیت و صفات انسانی را حفظ کند. فرد دوم کسی است که اسلام اختیار کرده و نمازها را می‌خواند و روزه هم می‌گیرد، ولی آن قدر خودش را آلوده به رذائل مادی و حیوانی کرده است که در صفات انسانی هم کم می‌آورد. شخص اول نسبت به شخص دوم به خدای متعال نزدیک‌تر است. این نکته رمز موفقیت‌ها است. ماهیت دنیا، مال دنیا، بچه‌ی دنیا، زن دنیا، ماشین دنیا، خانه‌ی دنیا، این اثر را دارد که غفلت نسبت به حق تعالی و قیامت را زیاد و توجه و تمرکز به او را کم می‌کند.

تقابل محبت‌های مادی با توحید

انسان باید هر چیزی را به اندازه‌ای که خدای متعال برای آن ارزش قائل شده است، دوست داشته باشد. اگر مثلاً مال را بیشتر از این مقدار دوست داشته باشد، توحید او ضربه خورده است و دیگر یکتاپرست نیست. هم خدای متعال را می‌پرستد و هم غیر او را، که غیر او شامل زن و بچه و رفیق هم می‌شود. در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه آمده است: "قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ أُفْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ". نباید به محبت‌های دل‌استقلال داده شود و این محبت‌ها در عرض محبت خدای متعال قرار گیرد. خانه را تا وقتی باید دوست داشت که خدای متعال می‌گوید آن را حفظ کن. حد دوست داشتن مال و جان هم همین است. به دکتر مراجعه می‌کنیم، زیرا حق تعالی می‌گوید جان را حفظ کن، اما اگر آیه‌ی جهاد را فرستاد، دیگر نمی‌گوید به دکتر مراجعه کن، بلکه می‌گوید به جبهه برو.

اگر انسان یک اتاق از خانه‌ای را که شش دانگ آن متعلق به شخص دیگری است و به صورت امانت در اختیار او قرار گرفته است، بدون اجازه‌ی صاحب خانه، در اختیار فرد دیگری بگذارد، به صاحب‌خانه خیانت کرده است. خیانت، فقط ضد ارزش الهی نیست، بلکه از نظر همه‌ی انسان‌های دنیا ضد ارزش انسانی محسوب می‌شود. تمام خانه‌ی دل باید در اختیار حق تعالی باشد. اگر انسان مقداری از آن را به غیر او بدهد، حتماً موحد صد در صد نیست و حداقل مشرک به شرک خفی است. شرک خفی با توحید صددرصد سازگار نیست.

اگر این محبت‌های به غیر حق تعالی و به صورت عرضی و نه طولی، در خیلی از دل‌ها باشد، صاحبان آن دل‌ها جهنمی می‌شوند. خدای متعال می‌فرماید: "لَا تَجِدُ قَوْمًا"، یعنی هیچ کسی را پیدا نمی‌کنی که "يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ"، ایمان به خدای متعال و روز جزا داشته باشد و در عین حال، با وجود این که می‌داند شخصی دشمن خدا و دشمن رسول او است، باز هم دل‌باخته‌ی او شود. البته منظور، دل‌باختگی به صورت محبت عرضی است. انسان‌ها نوعاً این قدر اراده ندارند که یک شیء را که دارای هزاران حسن است، ببینند و باز هم آن را به دلیل این که با حق تعالی نیست، دوست نداشته باشند.

بنابراین، این آیه‌ی کریمه، ما را به مرز شرک خفی و مطلق توحید می‌رساند. از هر یک میلیون انسان چند نفر مشابه این سینا وجود دارد که می‌گویند: من عمل این شخص را دوست دارم، ولی با خود او چون خدای متعال را قبول ندارم و چون حادّ الله و رسوله است، مخالفم؟ در حدیث ابراهیم جمّال، (شتریان زمان موسی بن جعفر صلوات الله علیه)، حضرت فرمود: آیا تا هارون از مکه برگردد، دلت نمی‌خواهد که او سالم باشد و پول تو را بدهد؟ ابراهیم جمّال گفت: چرا. حضرت فرمود: تو که برای یک لحظه، بقاء و طول عمر دشمن خدای متعال را می‌خواهی، چطور می‌توانی بگویی، من موحدم؟ این روایت در کنار آیه‌ی شریفه، مسئله را حل کرده است. ابراهیم جمّال نمی‌تواند بگوید، که من هم دوست دارم که آن دشمن خدا سالم بماند و بیاید، تا پول من را بدهد و هم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه را که ولی خدا است، دوست دارم. این امر عقلاً محال است. مردم باید این نکته را بدانند تا این قدر با شجاعت به دشمنان خدای متعال نزدیک نشوند.

حاج شیخ غلامرضا یزدی در سخنرانی‌ها خود که معمولاً طولانی هم بود، زیاد شعار صلوات را تکرار می‌کرد. او علت این امر را این‌گونه بیان می‌کرد: می‌فرمود در ابتدای صحبت که با صلوات هم شروع می‌شود، چهره‌های همه‌ی مستمعین انسانی است. هنگامی که جلسه طولانی می‌شود، می‌بینم که بعضی از قیافه‌ها حیوانی می‌شود و از گردن به بالا الاغ یا گوسفند یا چیزهای بدتر می‌شوند. تا شعار صلوات را می‌دهم و مردم صلوات می‌فرستند، مجدداً همه‌ی چهره‌ها دوباره انسانی می‌شود. رزق روح را هم خدای متعال عطا می‌کند. در انواع غذاهای روحی و جسمی بی‌تفاوت نباشید. به حق تعالی بگویید: خدایا نان حلال به من بده. با نان حرام خوردن، حتماً روح کثیف می‌شود. شما بخواهید، خدای متعال هم می‌دهد. اگر او بدون درخواست بدهد، دین جبری می‌شود، در حالی که سعادت جبری نیست. حضرت صادق صلوات الله علیه در حدیثی می‌فرماید که بزرگترین نعمت حق تعالی به بندگان خود، نعمت اختیار است.

عامل موفقیت اولیا الهی، علم آن بزرگواران

از زمان مقام رسالت صلوات الله علیه و آله، کسانی که با شیطان دوست بودند و استعداد دنیایی و طبیعی‌شان هم خوب بود، متوجه شدند، که تنها علت موفقیت این بزرگوار علم ایشان است. هر چه مردم از او می‌پرسند، جواب می‌دهد و مجهولات مردم را حل می‌کند. حضرت در مورد خلیفه و جانشین بعد از خود فرمود: "انا مدینه العلم و علی بابها". معصومین صلوات الله علیهم همه همین‌گونه بوده‌اند. ایشان فرموده‌اند که ما علوم را از جدمان گرفته‌ایم. شیطان هم به شاگردهای خود می‌گوید: کاری کنید که علم این‌ها در اختیار مردم نباشد، زیرا در آن صورت شما را پیروی نمی‌کنند. مردم فطرتشان در ابتدا سالم بوده است و با مشاهده‌ی گوشه‌ای از علم الهی ایشان، دل‌باخته‌ی این علوم می‌شدند. علوم می‌شدند که در مخالفینشان وجود نداشت. از این جا تصمیم‌گیری برای ریشه کن کردن اهل البیت صلوات الله علیهم شروع می‌شود. بنی العباس بدتر از بنی‌امیه بودند و همین هدف را به صورت مخفیانه دنبال می‌کردند. شهادت حضرت رضا صلوات الله علیه که معروف به عالم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بود نیز به همین دلیل به دست مامون واقع شد و حضرت به اجداد طاهریں خود صلوات الله علیهم ملحق شد.